



درس تفسیر سوره مبارکه فتح - جلسه ۲

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا (۱) لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲) وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا (۳) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۴) لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا (۵) وَ يُعَذِّبُ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنُّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۶) وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۷)﴾

فرق نصر و ظفر با فتح و علت متصف شدن صلح حدیبیه به آن

سوره مبارکه «فتح» در جریان «صلح حدیبیه»^۱ و در مدینه نازل شد؛ آن روزها چند جنگ علیه اسلام و مسلمانان تا تحمیل شد که غالب آن جنگ‌ها با نصرت الهی به ظفرمندی اسلام و مسلمانان ختم شد؛ اما از هیچ‌کدام به عنوان فتح یاد نشد. در جریان جنگ بدر، جریان جنگ خندق و مانند اینها مسلمانان پیروز شدند، اما «ظفر»،

۱. صلح حدیبیه، پیمان صلحی بود که در سال ششم هجری بین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مشرکان مکه، در منطقه حدیبیه امضا شد و در سوره فتح به آن اشاره شده است. مسلمانان که برای به جا آوردن مناسک حج عمره رهسپار مکه شده بودند با ممانعت مشرکین قریش مواجه شدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم گرفت شخصی را به سوی قریش بفرستد تا مذاکره کند، پس از عزیمت فرستاده و شایعه خبر قتل وی، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلمانان را به پیمانی معروف به بیعت رضوان فراخواند، پس از مذاکرات بین طرفین سرانجام پیمان صلح حدیبیه بسته شد.

«نصر» و مانند آن غیر از فتح است؛ فتح آن است که انسان بر رقیب مسلط بشود، وارد کشور و شهر او بشود، شهر او را باز کند و وارد سرزمینش بشود یا قلعه او را مثل فتح خیبر بگشاید و وارد قلعه بشود. جریان خیبر را می‌گویند فتح، جریان «صلح حدیبیه» را می‌گویند فتح، جریان فتح مکه را می‌گویند فتح؛ اما جریان بدر و جریان خندق و مانند اینها «نصر» است و «ظفر» است، از آنها به عنوان فتح یاد نشده است.

جریان «صلح حدیبیه» چون زمینه برای فتح مکه شد و اینها تعهد کردند که شما سال بعد وارد بشوید، این فتحی بود که به دروازه مکه رسیدند و دروازه مکه به روی آنها باز شد، این می‌شود فتح؛ لذا چون فتح غیر از «نصر» است، یکی می‌تواند بر دیگری عطف بشود یا یکی می‌تواند سبب دیگری بشود. در آیه سوم، همین فتح سبب «نصر» تلقی شده است: ﴿وَيَنْصُرُكُمُ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا﴾، چه اینکه در سوره مبارکه «صف» یکی بر دیگری عطف شده است؛ آیه سیزده سوره مبارکه «صف» این است: ﴿وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾، «نصر» اگر عین فتح بود، یکی بر دیگری عطف نمی‌شد یا یکی سبب دیگری قرار نمی‌گرفت. بنابراین هم ماده «فتح» و هم هیأت «فتح» غیر از «نصر» و «ظفر» است. جریان «صلح حدیبیه» یک فتح قریبی بود که فتح مطلق را به دنبال داشت و آن جریان فتح مکه است، فرمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾.

رواج واژه «ذنب» در جامعه قبل از اسلام و شارع مؤید آن

مطلب دیگر این است که «مغفرت» و «ذنب» حقیقت‌های ابتکاری شارع نیستند، در محاورات عرف بودند؛ منتها شارع حدودی برای آن ذکر کرده؛ دیگران اگر دستور برتر را تخلف می‌کردند، می‌گفتند این «ذنب» است، گناه است؛ منتها دین آمده برتر را مشخص کرده و وجوب اطاعت را تعیین و تبیین کرده و ترک اطاعت را «ذنب» دانسته، اجتناب نکردن از منهی را «ذنب» دانسته و حدودی را برای آن مشخص کرده است. اصل «ذنب» در جامعه بود، هر کسی حق دیگری را ضایع بکند نسبت به او ظلم کرده و در برابر قانون آن جامعه «مذنب» هست؛

منتها «ذنب» اگر «حق الله» باشد، «حکم الله» باشد و دستور الهی باشد، این استغفار از خدا لازم است؛ اما اگر حق مردم باشد - حقی که مردم قائل هستند - این «ذنب» نزد مردم است.

سخن موسای کلیم به «مُذنب» بودن خود به گمان اهل مصر

در سوره مبارکه «شعراء» که قبلاً بحث شد، ذات اقدس الهی آنجا از وجود مبارک موسای کلیم چنین یاد کرد که وقتی حضرت مأمور شد به طرف مصر حرکت کند، موسی - در همان آیه چهارده سوره مبارکه «شعراء» - عرض کرد: ﴿وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُون﴾؛ من که مأمور شدم بروم مصر و آنها را هدایت کنم، چون قبلاً ﴿فَوَكَزَهُ مُوسَى﴾^۱ من مُشت زدم، سیلی زدم و کسی را کُشتم، نزد اینها «مُذنب» هستم و از نظر اینها من «ذنب» دارم، می ترسم که مرا بکشند، تکلیف چیست؟ که خدا فرمود ما یاری می کنیم، هم آن مشکل قبلی را حل می کنیم، هم نمی گذاریم مشکل بعدی پیش بیاید! این ﴿وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ﴾ نشان می دهد که این اصطلاح رواج داشت و این کلمه صحیح بود که انسان از نگاه دیگران «مُذنب» تلقی بشود.

بیان امام رضا(علیه السلام) بر مقصود آیه از غفران «ذنب» پیامبر به واسطه فتح

اینجا ذات اقدس الهی به وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که شما با دین اینها، با عقیده اینها، با رسوم و رسوبات جاهلی اینها مبارزه کردی و نزد اینها «مُذنب» بودی؛ اما وقتی که فاتحانه وارد مکه بشوی و از همه اینها صرف نظر کنی و عفو کنی و شعار «الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ»^۲ بدهی و خانه ابوسفیان را بسط قرار بدهی، با این کارها همه آن گناهانی که آنها می پنداشتند را حل می کنیم؛ چه گناهان کهنه و چه گناهان تازه، چه گناهانی که قبلاً در مکه به زعم آنها انجام دادی و چه گناهانی که در مدینه بعداً به زعم آنها انجام دادی، این تأخّر

۱. سوره قصص، آیه ۱۵.

۲. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۷، ص ۲۷۲.

با فعل ماضی ذکر شده - ﴿مَا تَقَدَّمَ﴾ و ﴿مَا تَأَخَّرَ﴾ - نه «ما يتأخر»! نه اینکه بعداً می آید! گناهان نو و کهنه نزد

اینها! این تحلیل از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) در جوامع روایی ما آمده، در تفسیرهای اهل تحقیق آمده

تا رسیده به المیزان که ایشان هم همین راه را طی کردند. مرحوم فیض (رضوان الله علیه)^۳ این روایت را از عیون

اخبار الرضا^۴ و وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) نقل کرده، مرحوم فیض در ذیل همین آیه این حدیث را نقل

می کند: «و فی العیون عن الرضا علیه السلام قال انه سئل عن هذه الآية» که ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ﴾

یعنی چه؟ حضرت فرمود: «لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ عِنْدَ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ أَعْظَمَ ذَنْباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ نزد

مردم مکه هیچ کس گناهکارتر از حضرت رسول نبود! چرا؟ «لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ

صَمًا»؛ ۳۶۰ بت را اینها می پرستیدند، «فَلَمَّا جَاءَهُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالِدَّعْوَةِ إِلَى كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ كَبُرَ ذَلِكَ

عَلَيْهِمْ»؛ حضرت آمد بر روی همه این بت های سیصد و شصت گانه خط بطلان کشید که این کار برای همه

بت پرست ها سنگین بود! «فَلَمَّا جَاءَهُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالِدَّعْوَةِ إِلَى كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ كَبُرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ عَظُمَ وَ

قَالُوا ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا﴾» که گفتند: ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾،^۵ «إِلَى قَوْلِهِ: ﴿إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾» که گفتند این

جزء اختلاق و خلقت کردن جعلی؛ اختلاق یعنی او خلق کرده و این حرف ها را - معاذ الله - او خودش درآورده

است! «فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَكَّةَ قَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا *

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾ عِنْدَ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ»؛ پس گناهیانی که به زعم آنها تو داشتی با این

فتح بخشوده می شود، چون بر همه اینها مِتّ گذاشتی با اقتداری که نسبت به «أَعْدَى عَدُوٍّ» خودت داشتی از اینها

۳. تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۳۸.

۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۲.

۵. سوره ص، آیه ۷.

صرف نظر کردی. «لَا نَ مُشْرِكِي مَكَّةَ أَسْلَمَ بَعْضُهُمْ وَ خَرَجَ بَعْضُهُمْ عَنِ مَكَّةَ وَ مَنْ بَقِيَ مِنْهُمْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَىٰ إِثْكَارِ التَّوْحِيدِ عَلَيْهِ إِذَا دَعَا النَّاسَ إِلَيْهِ فَصَارَ ذَنْبُهُ عِنْدَهُمْ فِي ذَلِكَ مَغْفُورًا بَظُهُورِهِ عَلَيْهِمْ».

برابر این تحلیل وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه)، این ذنبی که در این آیه آمده ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ﴾ نظیر همان ذنبی است که آیه سیزده سوره مبارکه «شعراء» است که ﴿لَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ﴾، وگرنه این «ذنب» یعنی - معاذالله - گناه، هیچ ارتباطی با فتح مکه ندارد تا اینکه معلول فتح مکه باشد یا علت آن باشد، تناسبی با آن ندارد! ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ تا اینکه گناهان تو را ببخشیم؟! گناه با توبه بخشیده می‌شود، با آدا و قضا بخشیده می‌شود و با تأدیه حقوق بخشیده می‌شود، نه با نعمت! بنابراین خود صدر و ذیل این آیه نشان می‌دهد که منظور «ذنب» مصطلح شرعی نیست و تحلیل وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) هم نشان می‌دهد که این از سنخ آیه سیزده سوره مبارکه «شعراء» است که ﴿لَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ﴾.

مطلب بعدی آن است که برخی‌ها گفتند که از باب «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ»^۶ و مانند اینها هستند، بر فرض هم از اینها باشند نسبت به وجود مبارک پیغمبر مطرح نیست، برای اینکه بیان آن حضرت این است که ﴿إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾،^۷ اگر انسان کامل به جایی برسد که حیات و موت او «لِلَّهِ» باشد، او که ذنبی ندارد!

عدم دلالت آیات دال بر مأموریت پیامبر به استغفار بر «ذنب» او

اما آنچه در سوره مبارکه‌ای که به نام خود حضرت است و قبلاً هم بحث شد، در آن سوره یعنی آیه نوزده سوره قبلی که فرمود: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ﴾، استغفار هست و حضرت هم

۶. کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القدیمة)، ج ۲، ص ۲۵۴.

۷. سوره انعام، آیه ۱۶۲.

استغفار می‌کرد؛ اما استغفار ایشان «دفعاً للذنوب» بود، نه اینکه «رفعاً للذنوب المتحقق» باشد. ما استغفار می‌کنیم برای رفع گناهان آمده و حضرت استغفار می‌کند برای دفع گناهان نیامده؛ استغفار می‌کند، اطاعت می‌کند، عبادت می‌کند، دعا می‌کند و مواظبت دارند که گناه نیاید، پس این چنین نیست که همیشه استغفار برای رفع «ذنب» آمده باشد، بلکه در این جا برای دفع ذنبی است که نیامده است. بنابراین از آیه نوزده سوره قبلی هم نمی‌شود استفاده کرد که - معاذ الله - حضرت ذنبی داشت! البته آن «ذنب» می‌تواند همین «ذنب» مصطلح فقهی باشد، اما استغفار برای دفع «ذنب» است، چه اینکه سوره مبارکه «نصر» هم همین طور است؛ در سوره «نصر» که فرمود: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾^۸، این هم شهادت می‌دهد که «نصر» غیر از فتح است؛ همان طوری که آیه محل بحث سوره «فتح» شهادت می‌دهد و همان طوری که آیه سوره مبارکه «صف»^۹ شهادت داد، آیه اوّل سوره مبارکه «نصر» هم شهادت می‌دهد که «نصر» غیر فتح است؛ در جنگ بدر «نصر» بود؛ ولی فتح نبود؛ در جنگ احزاب «نصر» بود، ولی فتح نبود؛ اما در جریان جنگ خیبر فتح بود که وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در قلعه را کُند و همه وارد شدند. در جریان فتح مکه اینها فاتح شدند، وارد شهر شدند و شهر را سرانجام گرفتند، این می‌شود فتح! اما در جریان احزاب و بدر فتحی در کار نبود و قرآن از جریان بدر و احزاب به عنوان فتح یاد نمی‌کند، بلکه به عنوان نصر یاد می‌کند. در آیه اوّل سوره «نصر» هم دارد: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾، آن جا در ادامه فرمود: ﴿وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ﴾^{۱۰}، این استغفار به منزله دفع غرور نیامده و شکر نعمت آمده است. پس اصل استغفار اگر به وجود مبارک حضرت اسناد داده شد، چه در سوره‌ای که به نام حضرت است و چه در سوره «نصر» و مانند آن، این استغفار از «ذنب» مصطلح شرعی است،

۸. سوره نصر، آیه ۱.

۹. سوره صف، آیه ۱۳: ﴿وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

۱۰. سوره نصر، آیات ۲ و ۳.

لكن «دفعاً للذنب» است، نه «رفعاً للذنب»! یک وقت است مگسی آمده که انسان سعی می‌کند این حشره آمده را بردارد، یک وقت است که زیر پنکه می‌نشیند یا بادبزن در دست اوست که مگس نیاید، این حشره نیاید، همه اینها برای دفع اوست، نه برای رفع او.

پرسش: اضافه «ذنب» به ضمیر «ها»، ظهور در وجود نوعی «ذنب» هست.

پاسخ: بله، «ذنب» محقق است در نزد آنها؛ مثل همین بیان آیه سیزده سوره مبارکه «شعراء» که وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد خدایا! ﴿وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ﴾ که محقق هم هست؛ اما نزد آنها «مُذْنِب» هستم! تحلیل نورانی امام رضا (سلام الله علیه) در عیون اخبار الرضا همین است، فرمود حضرت نزد مردم مکه «مُذْنِب» بود، وگرنه هیچ تناسبی بین فتح مکه یا «صلح حُدیبیه» با بخشودن گناه نیست! فرمود ما در «حُدیبیه» شما را پیروز کردیم تا گناهان شما بخشوده بشود، این یعنی چه؟ ارتباطی باید بین سبب و مسبب باشد. این تحلیل نورانی امام رضا (سلام الله علیه) برابر عیون اخبار الرضا، معلوم می‌شود که منظور از این «ذنب»، یعنی «ذنب» «عند الناس»، نه «ذنب» «عند الله»! نظیر آیه سیزده سوره مبارکه «شعراء» که از این تعبیرات امر رایجی هم هست. طبق بیان سیدنا الاستاد هم این طور نیست که ما یک حقیقت شرعیه داشته باشیم، همان حقیقت لغویه قیودی به آن اضافه شده که شده مصطلح شرعی، وقتی انسان قانونی را اطاعت نکند می‌شود «مُذْنِب»، یا حق کسی را رعایت نکند می‌شود «مُذْنِب».^{۱۱}

پرسش: امثال ابوسفیان‌ها ذهنیت آنها هیچ‌گاه مثبت نشدند!

۱۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۲۵۴؛ «و بالجمله هذا الإشكال نعم الشاهد على أن ليس المراد بالذنب في الآية هو الذنب المعروف و هو مخالفة التكليف المولوى و لا المراد بالمغفرة معناه المعروف و هو ترك العقاب على المخالفة المذكورة فالذنب في اللغة على ما يستفاد من موارد استعماله هو العمل الذى له تبعه سيئة كيفما كان و المغفرة هى الستر على الشئ و أما المعنيان المذكوران المتبادران من لفظى الذنب و المغفرة إلى أذهاننا اليوم أعنى مخالفة الأمر المولوى المستتبع للعقاب و ترك العقاب عليها فإنما لزامها بحسب عرف المتشرعين».

پاسخ: هیچ راه چاره‌ای نداشتند! بیان نورانی حضرت امیر این است که «مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا»^{۱۲}

فرمودند که دودمان بنی امیه اینها زندگیشان به دو بخش تقسیم شد: قبل از فتح مکه کافر مطلق بودند و بعد از فتح مکه هم منافق مطلق شدند و لحظه‌ای ایمان نیاوردند «مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا». اما توده مردم مکه دیگر نسبت به حضرت خود را طلبکار نمی‌دانستند، برای اینکه یا توحید را پذیرفتند یا تظاهر به توحید کردند، راهی نداشتند و فهمیدند که حق با آنها بود و جریان بُت‌ها را هم وجود مبارک حضرت امیر هنگام فتح مکه وارد شد و همه اینها را ریخت دور و به صورت هیزم درآورد، دیگر هیچ حرفی برای گفتن نداشتند و فضای مکه به حسب ظاهر فضای امنی شد.

پرسش: ممکن است که حضرت موسی (علیه السلام) درباره ... که خودش را گنهکار امت مصر می‌دانست، این جا هم رسول خدا در جریان بدر و کشته‌های بدر مثلاً خودش را گنهکار بداند.

پاسخ: غرض این است که وجود مبارک موسای کلیم هم به خدا عرض نکرد که من در برابر قانون الهی «مُذْنِب» هستم! فرمود: ﴿لَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ﴾؛ من می‌ترسم قیام بکنم، با اینکه خودش را معصوم می‌دانست و معصوم هم بود! همین تعبیر، طبق تحلیل وجود مبارک امام رضا در عیون/اخبار الرضا نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم هست، برای اینکه پیغمبر، بت‌های اینها را که آلهه اینها بود و ۳۶۰ بُت داشتند، همه اینها را حضرت محکوم کرد و فرمود که اینها باطل هستند، آنها گفتند: ﴿أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾^{۱۳} نزد آنها «مُذْنِب» بود، بعد حالا که فتح مکه شد و توحید، حق شد و معلوم شد که آنها چوبی بیشتر نبودند، دیگر این «ذَنْب» برطرف شد.

۱۲. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، نامه ۱۶.

۱۳. سوره ص، آیه ۵.

پرسش: اینکه فرمودید پیامبر از نظر مردم مکه گناه‌کار بود، آنگاه که گناه ایشان بخشیده شد، مردم بخشیدند یا

خدا؟

پاسخ: نه! یعنی برطرف شد، اصلاً «ذنب» نبود تا خدا ببخشد! مردم خیال می‌کردند که حق با آنها بود و معلوم شد که حق با آنها نیست.

اکمال دین و اتمام نعمت از ثمرات فتح مکه و بیان مصادیق آن

فرمود: ﴿وَيُتِمِّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ﴾، در مسئله «حجّة الوداع» ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ آمده و ﴿وَأَتِمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾^{۱۴} آمده که اتمام نعمت همان نعمت ولایت است و اکمال نعمت دین که بعد از فتح مکه آمده، به برکت همین فتح مکه بود. ﴿وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾؛ یعنی خدا راه راست را در اداره و ادامه مسائل دینی تکویناً هدایت می‌کند و تشريعاً هم دستورهای یکی پس از دیگری وارد می‌شود: ﴿وَيُنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا﴾ که این در فتح مکه «نصر» عزیز شده، «نصر» عزتمندانه، ظفرمندانه و پیروزمندانه شده است. بعد می‌فرماید این کار برکات دیگری هم دارد، یک؛ عذاب‌های دیگری هم نسبت به کفار دارد، دو؛ اینها را جمع‌بندی می‌کند که کل نظام، ستاد و سپاه الهی می‌باشند، این سه؛ این کارها هم نسبت به مؤمنان رحمت است، هم نسبت به کفار، نعمت است، هم بیان اینکه در نظام تکوین آنچه در آسمان و زمین است مأموران الهی هستند که همه دست به هم دادند تا این فتح مکه حاصل شد، وگرنه همان‌طوری که اباسفیان تعجب می‌کرد و می‌گفت: «لَيْتَ شِعْرِي بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِي»،^{۱۵} شما طبق علل و عوامل نظامی راهی برای پیروزی نداشتید، برای اینکه تمام امکانات نظامی در اختیار آنها بود و شما یا پیاده بودید یا با خرما سربازان خود را اداره می‌کردید یا با چوب و امثال آن اینها را تجهیز می‌کردید! آنها با کباب سربازان

۱۴. سوره مائده، آیه ۳.

۱۵. الروض الانف الوکیل، ج ۷، ص ۱۳۵؛ «قَالَ: فَتَأَيُّوا بَعْدَ وَحَسَنَ إِسْلَامِهِمْ وَرُويَا بِإِسْنَادٍ مَتَّصِلٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عَلَى أَبِي سُفْيَانَ، وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو سُفْيَانَ قَالَ فِي نَفْسِهِ لَيْتَ شِعْرِي بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِي، فَأَقْبَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى ضَرَبَ بِيَدِهِ بَيْنَ كَفْيَيْهِ وَقَالَ: بِاللَّهِ غَلَبْتُكَ يَا أَبَا سُفْيَانَ فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ».

خود را تغذیه می‌کردند و با مرکب داشتن و با شمشیر سربازان خود را تجهیز می‌کردند، شما فکر نمی‌کردید! همان فرمایشی را که در جریان نجات دادن مردم از دست یهودی‌های مدینه فرمود، این درباره فتح مکه هم هست؛ در جریان کوچاندن یهودی‌های مدینه فرمود: ﴿مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ﴾؛^{۱۶} فرمود ما کاری کردیم که نه شما فکر می‌کردید و نه دشمنانتان! در مکه هم همین‌طور شد! فرمود: ﴿مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا﴾؛ شما فکر نمی‌کردید که یهودی‌ها مجبور بشوند مدینه را ترک کنند! ﴿وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ﴾؛ آنها هم فکر می‌کردند که قلعه‌نشین هستند و قلعه هم که قابل فتح نیست، این در قلعه را می‌گفتند که چندین نفر باید باز و بسته می‌کردند و کسی هم نمی‌توانست در قلعه را فتح کند! این فقط حضرت امیر می‌خواست و آنها هم که این را پیش‌بینی نمی‌کردند. فرمود ما کاری کردیم که در کوچاندن یهودی‌های مقتدر مدینه که نه شما فکر می‌کردید و نه دشمنانتان! ﴿مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا﴾، یک؛ ﴿وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ﴾، این دو؛ چنین چیزی هم در فتح مکه بود؛ لذا فرمود که این کارها را برای چندین نعمت کردیم ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ نظامی‌ها، سپاهیان، ستاد و نیروی تجهیز تو با آرامش آمدند، گرچه عده‌ای منافقانه به سر می‌بردند؛ ولی اکثری مسلمان‌های مدینه به هر حال تو را یاری کردند، با سکینت و طمأنینه الهی که در قلوب اینها القا شده است آمدند. قلب دشمنان را با رعب لرزاند که ﴿قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾،^{۱۷} قلب مسلمان‌ها را با انزال سکینت و آرامش مطمئن کرد ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾.

۱۶. سوره حشر، آیه ۲.

۱۷. سوره حشر، آیه ۲.

اینکه شما را بدون وسیله پیروز می‌کند و مشرکان مکه را با وسیله محکوم به شکست می‌کند، برای این است که ﴿اللَّهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ آنچه در صحنه هستی هست، سپاهیان الهی می‌باشند و همه هم مقتدر هستند که نمونه‌هایش در بحث‌های قبل اشاره شد.

ناقصه بودن «کان» در ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً﴾ و معنای آن

﴿وَكَانَ اللَّهُ﴾، این «كَانَ» را مستحضرید که اگر به یک نحوی بگویید «کان»، می‌گوید فعل است و اسم و خبر می‌خواهد؛ اما به یک حکیم بگویید، می‌گوید این حرف است، این فعل نیست. همان‌طوری که حرف مثل «إِنَّ» و «أَنَّ» - این حروف مشبیه فعل - یکی را نصب می‌دهند و دیگری را رفع می‌دهند، این «كَانَ» یکی را رفع می‌دهد و دیگری را نصب می‌دهد، این حرف است ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً﴾؛ آنها می‌گویند که فعل است و مُنْسلَخ از زمان، این‌طور نیست که فعل ماضی باشد و معنایش هم این باشد که خدا قبلاً علیم و حکیم بود و الآن این «کان» نمی‌فهماند! آنها می‌گویند این اصلاً حرف است و زمان ندارد! برخی از آن محققان صرفی هم گفتند حالا این مُنْسلَخ از زمان است، وقتی مُنْسلَخ از زمان باشد که کار حرف را می‌کند و کار فعل را ندارد. این «كَانَ» ناقصی که در کتاب‌های عقلی هست، می‌گویند همین است، یعنی «کان ناقصه» حرف است نه اسم، مثل «إِنَّ» که نصب و رفع می‌دهد یا «أَنَّ» که نصب و رفع می‌دهد، آنها منتها نصب به اسم و رفع به خبر می‌دهند، اینها رفع به اسم و نصب به خبر می‌دهند.

اخبار قرآن از فرجام کار مؤمنین و مؤمنات و منافقان و مشرکان

﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً * لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ که سکینت داشتند و تو را یاری کردند، مؤمنین و مؤمنات را در بهشتی که ﴿مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ جاری است جا بدهد، یک؛ اینها مَحَلِّد در او هستند، دو؛ ﴿وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ لغزش‌های اینها را مَسْتور کند و زمینه برای مغفرت سیئات آنها هم فراهم کند و این فوز عظیم است! اینها در فتح

مکه تو را یاری کردند، بعضی با مال و بعضی با جان، بعضی با فکر و مشورت، به هر وسیله‌ای بود باعث فتح مکه شدند، هم زن‌ها و هم مردها! هم زن‌ها سعی کردند که سابق باشند، خانه‌دار باشند، بچه‌ها را خوب حفظ کنند و مردها را تشویق کنند که به جبهه بروند و بعد هم خود مردها حضور پیدا کردند، این مجموعه از فوز عظیم برخوردار شد؛ اما منافقانی که در جریان جنگ اُحُد و امثال اُحُد کارشکنی می‌کردند، آنها را ذات اقدس الهی به عذاب الهی گرفتار کند! چه اینکه مشرکانی که بالاخره ایمان نیاوردند و قبلاً علیه اسلام توطئه کردند و رخت بر بستند آنها را هم به عذاب قیامت تعذیب کند! ﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنُّ السُّوءِ﴾؛ اینها نسبت به خدا بدگمان بودند، ذات اقدس الهی را مخلوق و معزول از ساختار خلقت دانستند، او را عبادت نمی‌کردند و عبادت‌ها را به این صَم و وَتَن‌ها می‌سپردند؛ اینها «سوء»^{۱۸} داشتند و «سوء». تفاوتی جناب زمخشری بین سوء و سُوء گذاشته که بازگشت آن به همین است؛ گاهی آسیبی در درون است و گاهی آسیب از بیرون است؛ نظیر «ضَعَف» و «ضُعْف» که در سوره مبارکه «عنکبوت» و «روم» و اینها هست «جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضُعْفٍ قُوَّةً» یا «مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً»^{۱۹}، چه اینکه بین «کَرِه» و «كُره» فرق است؛ اگر از درون باشد «كُره» است و اگر فشار از بیرون باشد «کَرِه» است؛ اگر از درون باشد، مثل اینکه مادر رنج را از درون تحمل می‌کند ﴿حَمَلُهُ وَفِصَالُهُ﴾^{۲۰} «کَرِه» است با فشار درونی و اگر کسی را از بیرون وادار کنند می‌شود «کَرِه»، «اکراه» و «اجبار». یک تفاوت ادبی بین «سوء» و «سوء» ایشان ذکر می‌کند.^{۲۱}

۱۸. لغت‌نامه دهخدا، سوء: [س] غمگین کردن، (ترجمان القرآن)، (تاج المصادر بیهقی): اندوهگین کردن.

۱۹. سوره روم، آیه ۵۴.

۲۰. سوره احقاف، آیه ۱۵.

۲۱. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۳۳۴: «فإن قلت: هل من فرق بين سوء و السوء؟ قلت: هما كالكرة و الكرة و الضعف و الضعف، من سوء، إلا أن المفتوح غلب في أن يضاف إليه ما يراد ذمه من كل شيء. و أما السوء بالضم فجار مجرى الشر الذي هو نقیض الخير. يقال: أراد به السوء و أراد به الخير و لذلك أضيف الظن إلى المفتوح لكونه مذموماً و كانت الدائرة محمودة فكان حقها أن لا تضاف إليه إلا على التأويل الذي ذكرنا و أما دائرة السوء بالضم، فلأن الذي أصابهم مكروه و شدة، فصح أن يقع عليه اسم السوء، كقوله عزّ و علا ﴿إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً﴾».

پرسش: تکفیر سیئات همان غفران آنهاست یا...؟

پاسخ: نه، «تکفیر» سیئات زمینه غفران است؛ آن به معنای «پوشاندن» است و بخشودن حساب دیگری دارد؛ تکفیر زمینه است که کم‌کم به «غفران» برسد، اساس مغفرت این است که کُلِّ «ذَنْب» بخشوده می‌شود، پس تکفیر غیر از مغفرت است.

پرسش: «کان» فقط برای ذات اقدس الهی هست یا ...

پاسخ: نه، موجود مجرد دیگری هم باشد چنین است.

پرسش: فرمود: ﴿وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾،^{۲۲} آن‌جا هم همین‌طور بود؟

پاسخ: آنکه نه، سابقاً هم بود و در کتاب‌های ادبی هم هست که استمرار داشت «و كانوا کذا، و کان کذا»؛ یعنی این استمرار داشت که دیگر آینده را شامل نمی‌شود، اما درباره ذات اقدس الهی که حال و گذشته و آینده یکسان است، این ماضی در برابر مضارع نیست! مضارع‌ها می‌توانند استمرار را برسانند؛ مثل ﴿وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾؛ یعنی از دیرزمان این‌چنین بوده است، این ماضی هست لکن ماضی مستمر؛ اما مضارع را شامل نمی‌شود؛ ولی درباره ذات اقدس الهی یا تعبیرشان این است که مُنسلخ از زمان است یا نه، اصلاً نظیر «إِنَّ» و «أَنَّ» حرف است.

بیان بعضی از برکات شامل حال مؤمنین و تقمات بر منافقین

﴿وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾، درباره مؤمنین چندین برکت ذکر فرمود؛ انزال سکینه است، زیادی ایمان است و وارد کردن در جَنّاتی است که ﴿تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ است، تکفیر سیئات است، فوز عظیم است، این چندین نعمت است نسبت به مؤمنین و مؤمنات. درباره مشرکین و منافقین هم چندین تقمات است که فرمود: ﴿وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾، بعد برای تبیین این مسئله

۲۲. سوره بقره، آیه ۳۴؛ سوره ص، آیه ۷۴.

توحید را ذکر می‌کند که چیزی در عالم نیست مگر اینکه سپاه و ستاد خداست؛ لذا از هر راهی که ذات اقدس الهی بخواهد به کسی احسان و یاری کند مقدور است، چه اینکه اگر بخواهد از هر راهی کسی را گرفتار کند مقدور است؛ چیزی در جهان نیست که مستقل باشد و با اراده خود کار کند و از تحت تدبیر ذات اقدس الهی بیرون باشد، چون انسان در هر جایی باشد با سپاه و ستاد الهی همراه است، همه آنها می‌توانند معین او باشند، مادامی که او در صراط مستقیم است؛ هرکدام از آنها می‌توانند دامن‌گیر او بشوند، اگر او کج‌راهِه رفته باشد. ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ برای گرفتن کفار و منافقین و اینها ذکر شده است و هم ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ برای تأیید مؤمنانی است که انزال سکینه برای آنها هست؛ مؤمنین را بخواهد با انزال سکینه یاری کند ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، منافقین و مشرکین را هم بخواهد ﴿عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾ بگیرد ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است، ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾.

«و الحمد لله رب العالمین»